

## مجله‌ی مطالعات ایرانی

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال هشتم، شماره‌ی شانزدهم، پاییز ۱۳۸۸

### بررسی تطبیقی سفرهای دریایی گرشاسب و داستان اسکندر\*

دکتر محمود مدبری

استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

زهرا زارع

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

#### چکیده

گرشاسب سام نریمان پهلوان اسطوره‌ای و فرا تاریخی هند و ایرانی است که بازتاب شخصیت و کارکردهای وی در منابع غیر ایرانی و ایرانی قبل و بعد از اسلام مؤید شهرت زایدالوصف وی در زمان‌های کهن است. وی در این منابع دارای دو چهره‌ی مذهبی و پهلوانی است و اعمال بسیار بزرگی به دست وی انجام می‌گیرد. یکی از این منابع که اختصاصاً به شخصیت گرشاسب پرداخته، گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی است. بخشی از اعمال منسوب به گرشاسب در این منظومه که همان سفرهای دریایی وی و دیدن عجایب جزایر دریای هند است، به نظر الحاقی است که به تبعیت از عواملی چند وارد داستان گرشاسب شده است؛ زیرا در هیچ کدام از منابعی که به نوعی به بازتاب شخصیت گرشاسب پرداخته‌اند، چنین سفری به وی نسبت داده نشده است. در این مقاله سعی شده است، یکی از عوامل ورود این قسمت الحاقی به داستان گرشاسب که همان داستان‌های اسکندر هستند، ضمن مقایسه‌ی اسکندرنامه‌ی متشور، سفر اسکندر در شاهنامه و اسکندر نامه‌ی نظامی مورد بررسی قرار گیرد.

#### واژگان کلیدی

گرشاسب، سفر دریایی، اسکندر نامه، گرشاسب‌نامه

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۲/۶ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۷/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: modaberi 2001@yahoo.com

## ۱- مقدمه

گرشاسب سام نریمان شخصیتی اسطوره‌ای است که قدمتی به دیرینگی همزیستی نیاکان اولیه‌ی هند و ایرانی دارد. وی که یاد و نامش در منابع غیر ایرانی و ایرانی قبل و بعد از اسلام دست مایه‌ی آفرینش‌های ادبی، دینی و تاریخی بسیار است، دارای دو چهره‌ی مذهبی و پهلوانی است؛ پهلوانی بزرگ که در عین حال مصلحی سترگ نیز هست. هر چند گناه دوگانه‌ی وی که در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، در اوستا و روایات پهلوی خدشه‌ای ناچیز به این چهره‌ی فرا طبیعی وارد می‌کند.

یکی از منابعی که بعد از اسلام به بازتاب شخصیت گرشاسب پرداخته، منظومه‌ی گرشاسب نامه‌ی اسدی طوسی است که می‌توان از آن به منظومه‌ی اختصاصی گرشاسب تعبیر کرد. زیرا سراسر منظومه چنانکه از نام آن برمی‌آید، شرح حال گرشاسب است. در این منظومه بخشی وجود دارد که در آن گرشاسب به منظور دیدن عجایب جزایر سرزمین هند به همراه مهرج هند، دست به یک سلسله سفر دریایی می‌زند. این سفرها در هیچ یک از منابعی که قبل از اسلام به نوعی به شخصیت گرشاسب پرداخته‌اند، به وی منسوب نیست. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا بخش سفرهای دریایی گرشاسب ریشه‌ی اساطیری دارد و جزء اصلی داستان است، یا الحاقی است؟

از آنجا که در اسکندرنامه‌های موجود در زبان فارسی نیز بخشی مشابه با این بخش از گرشاسب نامه وجود دارد، بررسی و مقایسه‌ی اسکندرنامه‌ها با گرشاسب‌نامه می‌تواند، پاسخگوی این سؤال باشد. این پژوهش از آن جهت که اصالت یا الحاقی بودن سفرهای دریایی گرشاسب را مشخص کرده و نقطه‌ی ابهام این بخش را برطرف می‌نماید، دارای اهمیت است.

## ۲- معرفی شخصیت گرشاسب

### ۲-۱- منابع ایرانی پهلوی

#### الف. خاندان گرشاسب

در اوستا گرشاسب پسر اترت معرفی شده که به پاداش فشردن هوم به وی

ارزانی شده است:

« آنگاه هوم اشونَ دور دارنده‌ی مرگ، مرا پاسخ گفت:

سومین بار در میان مردمان جهان استومند، «آترت» تواناترین [مرد خاندان] سام از من نوشابه برگرفت و این پادشاهی بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را دو پسر زاده شدند:

اورواخشیه و گرشاسب، یکمین داوری دادگذار و دومین جوانی زبردست و گیسور و گرز بردار...» (دوستخواه، ۱۳۷۰، ص ۱۳۸).

### ب. اعمال پهلوانی گرشاسب

اعمال پهلوانی گرشاسب در زامیاد یشت از بند ۴۰ تا ۴۴ به ترتیب و پشت سر هم بیان می‌شود. در این چکامه‌ی آفرین گرشاسب، نام دشمنان وی که همگی از مظاهر شر و بدی هستند و برای تباه ساختن جهان مادی راستی برخاسته‌اند، آمده است. دشمنانی چون: اژدهای شاخدار یا سُرورَه گندروی زرین پاشنه، پسران پشینه، آرزوشمن، سناوئذک سنگ دست و هیداسب زرین تاج و... که همگی آنها به دست گرشاسب از بین می‌روند. در زامیاد یشت بند ۴۱ درباره‌ی فایق آمدن گرشاسب بر برخی از این مظاهر شر و بدی می‌خوانیم:

« کسی که گندرو زرین پاشنه را کشت که با پوزه‌ی گشاده از برای تباه کردن جهان مادی راستی برخاسته بود، کسی که نه پسر پشینه را کشت و پسران نیویک را و پسران داشتیانی را، کسی که هیتاسب زرین تاج را کشت، ورشو از خاندان دانی را و پیتون بسیار پری دوست را.» (پور داوود، ۱۳۷۷، ص ۳۳۸).

### ج. نقش رستاخیزی

گرشاسب در منابع مرتبط با وی علاوه بر نقش پهلوانی، دارای نقشی رستاخیزی نیز هست که علی‌رغم ارتکاب به گناهی نابخشودنی، همچنان پا برجا می‌ماند. وی از جاویدانان بی‌مرگی است که در آخرالزمان به ضرب گرز خود ضحاک را که برای فساد و تباهی جهان مادی راستی برخاسته، از بین می‌برد:

« چنان که از ایشان (جاویدانان) سه بی‌مرگ (دیگر) که شش بدست در برف (هستند) که توس و گیو و آن بی‌مرگ گرشاسب است که بالای (قد) او پانصد نای زرتشت است... چهارم کی خسرو است که همه‌ی ایشان را برانگیزاند. » (راشد محصل، ۱۳۶۶، ص ۶۳).

### د. گناه گرشاسب

روان گرشاسب به خاطر ارتکاب به گناهی که صورت آن در منابع مختلف متفاوت است، محکوم به ماندن ابدی در دوزخ می‌گردد؛ اما با پایمردی گوشورون

و زرتشت نه به بهشت، بلکه به همیستگان ( جایگاه روان‌هایی که نیکی و بدی آنها برابر است ) وارد می‌شود. در وندیداد فردگرد ۱۰/۱ درباره‌ی این گناه چنین آمده است :

« هفتمین کشوری که من اهورا مزدا بیافریدم واکرته می‌باشد. اهریمن بدکنش در آنجا خانه‌ثبتی پری را که به گرشاسب پیوست، بیافرید. »  
در روایت پهلوی مکالمه‌ای بین گرشاسب و اورمزد و زرتشت صورت می‌گیرد که محور اصلی آن همین گناه گرشاسب است:  
« و هرمزد گفت که بایست ای روان گرشاسب، زیرا به چشم من زشت هستی، چه آتش، پسر مرا، کشتی ( خاموش کردی ) و پرهیز ( مراقبت ) نکردی. » ( میر فخرایی، ۱۳۶۷، ص ۲۹ ).

« اورمزد پاسخ گفت: که ای روان گرشاسب ازین جای دور شو و که نزدیک امشاسپندان مباش، چرا که تو آتش را بیفسردی که از آن اردیبهشت امشاسپند را بر خود خشم کردی، از آن [ روی ] بهشت جای تو نیست. » ( مزدآپور، ۱۳۷۸، ص ۱۴۴ ).

## ۲-۲- منابع ایرانی غیر پهلوی

### الف. منابع ادبی

در منابع فارسی نو گرشاسب که قبل از این پرآوازه‌ترین پهلوان داستان‌های اساطیری ایران است، بازتاب درخور توجهی نیافته است. در شاهنامه از وی روایاتی پراکنده، نیمه حماسی و مغشوش ذکر شده است. این روایات بین سه شخصیت گرشاسب، سام و نریمان تقسیم شده، اکثر اعمال پهلوانی به سام انتقال می‌یابد. در گرشاسب‌نامه که منظومه‌ی اختصاصی پهلوان نیز هست، تا آنجا که ممکن بوده، به شرح خوارق عادات، پهلوانی‌ها، سفرها و زندگی گرشاسب پرداخته شده است.

سام نامه که می‌توان آن را آخرین حلقه از زنجیره‌ی حماسه‌ی ملی دانست، اگرچه به خاطر دور بودن از فضای حماسی به میزان قابل توجهی نسبت به سایرین از بار حماسی کمتری برخوردار است؛ اما همانطور که دکتر صفا نیز در حماسه سرایی نقل کرده‌اند، به دلیل وجود برخی از اسامی و اشخاص مثل: گرشاسب، سام، نریمان، اثرط، فریدون، منوچهر و غیره، می‌توان گفت که حداقل بخش‌هایی از آن که این اسامی در آنها موجود است، اصیل و مبتنی بر سنت‌های کهن ایرانی است.

یکی از رزم‌های مهم سام در سام‌نامه رزم وی با دیوی آبی به نام نهنگال است که تا اندازه‌ای با گندرو زرین پاشنه که وی نیز در آب زندگی می‌کند، شباهت دارد: همی آمد آن دیو مانند کوه  
ابا هیبت و دستگاه و شکوه  
دو تا شاخ همچون چناری به سر  
یکی نعره گفت او که ای سام شیر  
به همراه بودیش دیوان نر  
نگه دار پای خود اکنون دلیر  
(خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۱۹، ص ۱۲۳)

### ب. منابع تاریخی

بازتاب گرشاسب در کتب تاریخی که به زبان فارسی و عربی نوشته شده، نیز کم و بیش به چشم می‌خورد. منابعی چون: آثار الباقیه، فارس‌نامه‌ی ابن بلخی، شاهنامه یا تاریخ ثعالبی، کامل‌التواریخ، مروج الذهب، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، تاریخ سیستان، حبیب السیر، نزهت القلوب، مجمل‌التواریخ و القصص و... مهمترین اثر در بین آثار مذکور تاریخ سیستان است که موضوع آن تاریخ سیستان از دوران‌های باستان تا سال ۷۲۵ هـ است.

در تاریخ سیستان مطالب بیشتر از آثار سایر نویسندگان مانند: ابوالمؤید بلخی صاحب کتاب گرشاسب آمده که در ضمن یکی از منابع مهم اسدی در پرداختن گرشاسب نامه نیز بوده است.

« اما از بزرگی و فخر او (گرشاسب) یکی آن بود که به روزگار ضحاک که هنوز چهارده ساله بیش نبود، یکی ازدها را که چند کوهی بود، تنها بکشت به فرمان ضحاک. » (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ص ۵).

در سایر منابع اگر چه گاهی به صورت بسیار کوتاه به اعمال گرشاسب (یا جایگزین‌های وی، سام و نریمان) پرداخته شده، اما بیشتر به ذکر سلسله نسبی از وی بسنده شده است: «وقتی زو به پادشاهی رسید و تاج بر سر نهاد، گفت: همه‌ی ویرانی‌های افراسیاب جادوگر را آباد می‌کنیم. وی گرشاسب پسر اشرط، پسر سهم، پسر نریمان، پسر طورک، پسر شیداسب، پسر اروشاسب، پسر طوج، پسر افریدون شاه را در کار شاهی وزیر و دستیار داشت.» (طبری، ۱۳۵۲، ص ۳۶۹).

### ۳-۲- منابع غیر ایرانی

« از اشارات مهابهاراتا (MBh.2.328;4,1969) چنین برمی‌آید که در هند باستان نیز گرشاسب را پهلوانی کهن و متعلق به روزگاران گذشته انگاشته‌اند که پس از مرگش در بهشت مینوی (yama) (جم هندی که ایزد مردگان است)، در انجمن

یلان و گندآوران پیشین جای دارد. در ویشنو پورانَه (visnaparāna) گرشاسب شوهر دو زن - ایزد « فیروزی » اساطیر هندی به نام‌های (vijayā\_jayā) انگاشته شده است. این بخ بانوان از برای او صد فرزند زاده‌اند که همگی در عین حال سلاح‌های پهلوانند و خود از لحاظ اساطیری (خدایان جنگ افزار = sastradevatāh) نامیده شده‌اند. این قراین حاکی از آن است که گرشاسب از دیر باز به زیناوندی و سلحشوری شهره بوده است.

و اما مسلح کردن پهلوانی جوان با سلاح‌های گرشاسب (krśāśra) در حماسه‌ی دیگر هند یعنی راماینه آمده است. « ( سرکاراتی ، ۱۳۸۵ ، ص ۱۲۲ ).

### ۳- سفرهای دریایی اسکندر و مبنای تاریخی آن

در گزارش‌های تاریخی موجود آمده است که اسکندر سفری در دریا داشته است. هر چند نمی‌توان این گزارش‌ها را به طور یقین صحیح دانست؛ اما آنچه از آنها باقی مانده است، نشان می‌دهد که اسکندر در فتوحاتش مورخ دانشمندی به نام کالیستن به همراه داشته که به خاطر آنکه حاضر نشد، ادعای خدایی اسکندر را در تاریخش ثبت کند، به وسیله‌ی وی به قتل رسید. اما در قرن سوم میلادی نویسنده‌ی یونانی نژاد در مصر از مجموعه‌ی روایاتی که سپاهیان اسکندر و همراهانش در موقع بازگشت به یونان منتشر کرده بودند، کتابی ترتیب داد و آن را به کالیستن مورخ نامبرده نسبت داد. این تألیف در قرن هفتم میلادی به پهلوی و بعدها از پهلوی به عربی و فارسی ترجمه شد و در هر ترجمه‌ای مطالبی بر آن افزوده گردید. نسخه‌ی سریانی‌ای که از این کتاب در دست است، اکنون به نام پسودو کالیستن ( کالیستن دروغین ) مشهور است. باز طبق همین متن‌های تاریخی، اسکندر پس از فتح ایران در سال ۳۳۷ ق.م به هند لشکر کشید و قسمت غربی هند را تصرف کرد؛ اما بنا به دلایلی موفق به فتح کامل هند نشد و بازگشت. وی برای آنکه افتخاری نیز به دست آورد، تصمیم گرفت تا دریای عمان و هند براند. « وی پنج روز بر هیداسب کشتیرانی کرد، سپس از این رود به رود دیگر داخل شد و همچنین پیش می‌رفت تا به مصب سند رسید و چون می‌پنداشت به آخر دنیا رسیده، مجدداً از دریا وارد سند شده، به خشکی بازگشت. » ( صفوی ، ۱۳۶۴ ، ص ۲۱ ).

اسکندر قبل از آنکه وارد دریا شود، دو تن از سردارانش را برای تفحص به دریا فرستاد. آنها پس از بازگشت از سفر، افسانه‌های جدیدی اختراع کردند که در

نوع خود جالب توجه بودند. افسانه‌هایی که سرداران اسکندر و اریان مورخ معروف وی (که کتاب آثار بازیرس یا سفرهای جنگی اسکندر را نگاشت) درباره‌ی اسکندر رواج داده، نوشتند، بعدها موضوع رمان تاریخی «گلی تارخ» سردار جنگی اسکندر شد و جزء منابع عمده تاریخ کنت کورث مورخ رومی در قرن اولیه میلادی قرار گرفت. ضمن آنکه سپاهیان اسکندر نیز هنگام مراجعت به یونان از طریق مصر و افریقا دست به تبلیغات دامنه داری زدند و عجایبی را که در سرزمین‌های مختلف دیده و برای ایشان تازگی داشت، با شیوه‌ای اغراق آمیز بیان کردند؛ بدین ترتیب حقیقت تاریخی سفر اسکندر با انواع عجایب اغراق آمیز آمیخته شد و همزمان با ترجمه‌ی داستان‌های اسکندر به زبان پهلوی و سپس فارسی، وارد ادبیات ایرانی شد.

#### ۴- سفر دریایی اسکندر در ادبیات فارسی

در ادبیات فارسی از جمله شاهنامه‌ی فردوسی، اسکندرنامه‌ی نظامی و داستان منشور اسکندر روایت کالیستن دروغین قهرمان داستان، اسکندر به منظور دیدن عجایب سرزمین‌ها یا ابلاغ رسالت خود به جهانیان سفری را آغاز می‌کند و در آن با عجایبی روبرو می‌شود که با آنچه گرشاسب در سفر خود مشاهده می‌کند، شباهت‌هایی دارد. این شباهت‌ها می‌تواند، گواه تأثیر داستان اسکندر بر گرشاسب نامه باشد که منجر به الحاق بخش سفرهای دریایی به داستان گرشاسب شده است. مقایسه‌ی داستان اسکندر با گرشاسب نامه این مطلب را روشن‌تر می‌نماید.

#### ۱-۴- اسکندر نامه، روایت کالیستن دروغین

قدیمی‌ترین روایت منشور از حکایات اسکندر در زبان فارسی، متنی است که تاریخ نگارش آن را می‌توان میان قرن ششم تا هشتم هجری تخمین زد. این کتاب طبعاً قسمتی از عقاید و اخبار مربوط به اسکندر را که در میان عامه متداول بوده و زبان به زبان و سینه به سینه از زمان‌های قدیم به عصر تألیف کتاب رسیده، با زبانی روان و بیانی گیرا نقل کرده است. در این داستان اسکندر به منظور دیدن عجایب سرزمین‌ها سفری را آغاز می‌کند. وی در این سفر در مواردی چند سوار بر کشتی شده، در دریا می‌راند و با پدیده‌های شگفتی روبرو می‌شود که مشابه آنها را در گرشاسب‌نامه مشاهده می‌کنیم:

#### الف. جزیره‌ی موران و سرزمین زر

اسکندر پس از یک‌ماه کشتی‌رانی بر آب به کوهی عظیم می‌رسد:

«پس مردی از جمله‌ی ایران بر بالای آن کوه عظیم آمد. عالمی دید پر از شوش‌های زر خدا آفریده، ندانست که آن چیست... شاه را گفت: پس این کوه عالمی دیدم پر گیا بر مثال گاورس... در ساعت اسکندر دانست که کوه زرسرست و زمین خدا آفریده... دیگر روز... لشکرش همه در میان آن زمین افتاده و زر برمی‌گرفتند که بامداد بود اول روز و آفتاب هنوز برنیامده بود. پس چون آفتاب برآمد [و] روز گرم شد، به عدد هر شاخی از آن زر جانوری از سوراخ بیرون آمد و گرد آن زمین زر در آمدند و چون لشکر را بدیدند، آهنگ ایشان کردند... و ایشان را زنبور زر می‌خوانند، هر یک هم چند سگی» (افشار، ۱۳۴۳، ص ۸۹).

در گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی، گرشاسب در حین سفر به جزیره‌ای می‌رسد که همه‌ی غارهای آن کان‌های زر است و در سراسر جزیره دو نوع از حیوانات عظیم الجثه و بزرگ‌تر از حد طبیعی (مورچه‌ها و زنبورها) در رفت و آمد هستند. در داستان اسکندر زنبورهای زر جایگزین پشه‌های غول پیکر گرشاسب نامه می‌شود:

که‌هی پر ده‌ار و شکسته دره	دهارش همه کان زر یکسره
بسی پشه هر سو به پرواز بود	که هر پشه‌ای مهتر از باز بود
به سان سنان نیشتر داشتند	همی بر کژ آگند بگذاشتند
ز لشکر به زخم سر نیشتر	بکشتند سی مرد را بیشتر

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۷۰)

### ب. بازدید از مقبره‌ی شاهان

بازدید اسکندر از رباط کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کيقباد بن طهمورث بن افریدون در اسکندرنامه‌ی منشور داستانی است که اساس تاریخی آن بازدید اسکندر از مقبره‌ی کورش پس از فتح ایران است که در داستان اسکندر از کورش به کیخسرو تغییر نام داده است. «مورخان تاریخ اسکندر نوشته‌اند که وی وارد مقبره‌ی کورش شد و کتیبه‌ی این پادشاه را خوانده و بی نهایت ملول و متأثر گردیده و در آن لحظه متوجه شد که عظمت آدمی چگونه دستخوش ناپایداری‌های روزگار است.» (صفوی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۸).

«اریان در کتاب ۶ فصل ۸ بند ۴ پس از توصیف مقبره‌ای که در وسط باغ‌های سلطنتی پاسارگاد واقع بوده، به شرح زر و زیور و لباس‌های قیمتی و قالی‌های ارغوانی و جواهر گرانبهای دیگر دخمه پرداخته، می‌نویسد:



در اینجا کتیبه‌ای به خط پارسی نوشته بودند که مضمون آن چنین بود: «ای مرد فانی من کوروش پسر کمبوجیه هستم. من دولت امپراطوری را بنا کردم و حکمران آسیا بودم. به این مقبره‌ی من رشک مبر» (صفوی، ۱۳۶۴، ص ۲۲۱).

بازتاب این بازدید تاریخی هم در داستان اسکندر و هم در منظومه‌ی گرشاسب-نامه نمود دارد؛ اگر چه در این داستان‌ها با تغییر نام افراد مواجه هستیم.

در اسکندرنامه‌ی منثور درباره‌ی این بازدید چنین آمده است:

«شاه در آنجا شد و آن رباط بدید، بر آنجایگه نوشته بود که کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد بن طهمورث بن افریدون. و چون شاه اسکندر آن را بر خواند، عجایب بماند در آن رباط.» (افشار، ۱۳۴۳، ص ۲۰۱).

در جای دیگر اسکندر در ادامه‌ی سفر به شهری می‌رسد و از اهالی آن می‌خواهد، عجایب سرزمینشان را بدو نشان دهند. در اینجا ماجرای از دهان شاه شهر بیان می‌شود که تاثیر بازدید تاریخی اسکندر با تغییراتی در پردازش آن پدیدار است. در این داستان از زر و زیور و لباس‌های قیمتی سخنی نرفته است، در حالی که در گرشاسب‌نامه دخمه‌ها از نظر تجملات همان‌گونه هستند که در ثبت‌های تاریخی آمده است.

«پس شهر شاه گفت: بدان که عجایب شهر ما آن است که من روزی در این صحرا به شکار بودم، اسب مرا پا به چاهی فرو شد و من از اسب فرود آمدم و پای اسب از آنجا برکشیدم و از آنجا تخته‌ای پدیدار آمد، باز کردند. پادشاهی بود در آنجا مرده و بر لوحی نوشته بود که: دویست سال پادشاهی کردم. به عاقبت الا کفن با خود نیاوردم و از من عجایی پیدا آمد.» (افشار، ۱۳۴۳، ص ۲۳۰).

در گرشاسب‌نامه دیدار از مقبره‌های رازآلود شاهان اساطیری که راه ورود آنها بر انسان‌های عادی با طلسمات عجیب بسته شده است، جزو پدیده‌های شگفتی است که سپهد با آنان روبروست. این دخمه‌ها از نظر زیورآلات و جواهرات فراوان با آنچه اریان مورخ درباره‌ی مقبره‌ی کورش ثبت کرده است، مطابقت می‌کند.

اولین مقبره، دخمه‌ی سیامک است:

ز ملاح گرشاسب پرسید و گفت  
چنین گفت کاین حصن جایی نکوست

که این حصن راجیست اندر نهفت  
ستودان فرخ سیامک دروست

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۷۸)

ستودان سیامک را مردی سه چشم محافظت می‌کند که گرشاسب و همراهانش  
را برای بازدید از ستودان راهنمایی می‌کند:

پدید آمد ایوانی از جزع پاک  
همه بوم و دیوار تا کنگره  
بلورینه تختی در او شاهوار  
زیاقوت لوحی گرفته به دست

چو چرخ شب از گوهر تابناک  
به درّ و زبرجد همه یکسره  
بتی بر وی از زر و گوهر نگار  
بر آن لوح خفته سرافکنده پست

(اسدی، ۱۳۵۴، صص ۱۸۰-۱۷۹)

و نیز حصار و طلسم طهمورث دیو بند که در جزیره‌ی بندآب قرار دارد.

گرشاسب پس از دیدن طلسم آن را بر می‌گشاید:

حصاری بر آن گه ز جزع سیاه  
به زیر درش نردبانی ز سنگ  
مه از پیل بر نردبان یک سوار  
یکی دست او بر عنان ساخته  
پرسید ملاح را پهلوان  
چنین گفت کاین را نهان زاندرون

بلندیش بگرفته بر ماه راه  
درازاش سی پایه پهنانش تنگ  
گرفته در حصن را رهگذار  
دگری سرین ستور آخته  
که از چیست این اسپ و این نردوان  
طلسمست کان کس نداند که چون

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۸۲)

گرشاسب چندین نفر از سپاهیان را مأمور بالا رفتن از نردبان می‌کند؛ اما همگی  
آنها بر اثر طلسم دخمه آسیب می‌بینند، بنابراین گرشاسب دستور می‌دهد، نردبان را از  
بن بکنند.

بدین ترتیب پهلوان با گشودن طلسم به چاهی ژرف می‌رسد که باغی از زر و

زیور و گوهر در آن پنهان است:

گهرها فروزان در آب از فراز  
بر چشمه تختی و مردی بر او  
یکی لاژوردینش لوحی زبر  
نشسته چنین بد که هرگز خرد

و زو نور داده به هر خانه باز  
بمرده به چادر نهنیده روی  
بر آن لوح سی خط نبشته به زر  
بدین جای آرام من بنگرد

سزد گر ز مهر سرای سپنج  
منم پور هوشنگ شاه بلند  
بتابد دل و تن ندارد به رنج  
جهاندار طهمورث دیو بند  
بسی گوهر و گنج پرداختم  
حصار و طلسمی چنین ساختم

(اسدی، ۱۳۵۴، صص ۶-۱۸۵)

در داستان گرشاسب گویی ماجرای بازدید قهرمان داستان از دخمه‌ی شاهان اسطوره‌ای بیشتر تحت تأثیر داستان مشابه آن در شاهنامه‌ی فردوسی است؛ زیرا در شاهنامه جزئیات داستان بیش از روایت منثور با بازدید تاریخی اسکندر از دخمه‌ی شاهان هخامنشی مطابقت دارد و شرح باغ‌ها و جواهرات موجود در آن بسیار به آنچه اریان در تاریخش آورده، نزدیک است.

#### ج. قوم مردمخوار

این قوم در گرشاسب نامه به قوم سگسار معروفند و در اسکندر نامه‌ی منثور محل زندگی آنان ولایت طغماج است. عبور از این قوم مردمخوار به گفته‌ی شه ملک که اسکندر وی را در اثنای سفر دیدار می‌کند، یکی از دو امر دشواری است که اسکندر برای رسیدن به مشرق زمین باید از آن بگذرد:

«شه ملک خدمت کرد و گفت: زر و درم بدهم و راه دانان را با تو بفرستم، تا ترا به کنار مشرق برند که دو راه دشوار در پیش است. قومی دیو مردم اند که مردم خورند و شاه ایشان زنگی‌ای است مردمخوار و هفتاد زنگی مردمخوار در خیل اویند.» (افشار، ۱۳۴۳، صص ۱۷-۳۱۶).

و صفات ایشان این گونه است:

«اما دندانش چون گراز بود... و هر چه امیران و بزرگان لشکر بودند، ایشان الا

گوشت آدمی نخوردندی» (افشار، ۱۳۴۳، ص ۳۲۳).

قوم مردمخوار گرشاسب نامه با خصوصیات مشابه در جزیره‌ی قالون زندگی می‌کنند:

جزیره‌ی که مرزش نبند نیم پی  
پیرسید ملاح را نامجوی  
چنین گفت دانا کز آن روی کوه  
سپاهی که سگسار خواندشان  
به سان گرازان به اندام مرد  
ربایند مرد از بر زین چو دود  
جزازسنگ و خار و گزستان و نی  
که ایدر چه چیز از شگفتی بگوی  
بسی لشکرند از یلان همگروه  
دلیران پیکار داندشان  
به دندان بدرنند درع نبرد  
خورندش هم اندر زمان زنده زود

(اسدی، ۱۳۵۴، صص ۷۵-۱۷۴)

## ۲-۴- شاهنامه

مقایسه‌ی داستان اسکندر در شاهنامه و بررسی عجایب مشترک آن با گرشاسب نامه از آن جهت که از نظر زمانی به گرشاسب نامه بسیار نزدیک است، درخور اهمیت است. سفری که اسکندر در شاهنامه آغاز می‌کند، از خشکی به دریا و از دریا به خشکی است و عجایب آن نیز به تناوب بین بخش دریایی و بیابانی آن تقسیم می‌شود.

### الف. ماهی وال

اسکندر در سفر دریایی خود با یکی از ماهیان غول پیکر که وال نام دارد، روبرو می‌شود. وی در این سفر پس از گذشتن از شهر برهمن به جایی می‌رسد که دریایی بی‌کرانه و ژرف پدید می‌آید. در این دریای کرانه ناپدید است که:

هم آنگاه کوهی بر آمد ز آب به دوپاره شد زرد چون آفتاب

اسکندر برای آگاهی از راز این حادثه‌ی بزرگ سی تن از سپاهیان را برای تفحص به دریا می‌فرستند. نتیجه‌ی تفحص چنین می‌شود که:

یکی زرد ماهی بد آن لخت کوه هم آنگه چو تنگ اندر آمد گروه

فرو برد کشتی هم اندر شتاب هم آن کوه شد ناپدید اندر آب

(فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۸۶۰)

در گرشاسب نامه، سپهد شخصاً در دریا با چنین خطری روبرو نمی‌شود، بلکه زمانی در یکی از جزایر مرده‌ی این ماهی را در ساحل می‌بیند:

یکی مرده ماهی همان روزگار برافکنده موجش به سوی کنار

ارش هفتصد بود بالای او فزون از چهل بود پهنای او

دمش بود بهری فتاده ز بند ندانست اندازه آن کس که چند

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۶۶)

ملاح راهنمای گرشاسب در توصیف این ماهی غول پیکر چنین می‌گوید:

بود نیز چندانکه بی رنج و غم بیوبارد این کشتی ما به دم

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۶۷)

### ب. انواع حیوانات عظیم‌الجثه

در ادامه‌ی راه اسکندر با سپاهیان‌ش وارد جزیره‌ای خوش آب و هوا می‌شوند و در آن به استراحت می‌پردازند؛ اما پس از مدت کوتاهی با انواع حیوانات خطرناک و غیر عادی روبرو می‌شوند.

شاهنامه:

بخوردند و کردند آهنگ خواب	بسی مار پیچان برآمد ز آب
وز آن بیشه کژدم چو آتش به رنگ	جهان شد بر آن خفتگان تار و تنگ
به هر گونه‌ای در فراوان بمرد	بزرگان دانسا و مردان گرد
ز هر در فراوان بیامد گراز	چو الماس دندان‌های دراز
زدست دگر شیر مهتر ز گاو	که با چنگک ایشان نبد زور و تاو

( فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۸۶۰ )

نمونه‌های مشابه این حیوانات را به صورت جداگانه در بخش‌های مختلف

گرشاسب نامه شاهد هستیم.

### وجود مار و کژدم

گرشاسب به جزیره‌ای می‌رسد که انواع مارها و کژدم‌ها در آن مأوی دارند و هر کدام از آنها به گونه‌ای انسان را هلاک می‌کنند. ملاح گرشاسب او را از خطر آنان بر حذر می‌دارد و وی را هشدار می‌دهد که از آنان دوری کند. سپس به توصیف یک یک آنها می‌پردازد:

بسی اژدهای دمان ایدر است      کز آن کش تو کشتی بسی مهتر است

( اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۶۵ )

### گراز وحشی

در جای دیگر گرشاسب و سپاهیان‌ش به جزیره‌ای می‌رسند که ملاح برای گذشتن از آن شتاب می‌کند. ملاح در جواب گرشاسب که علت تعجیل را جویا می‌شود، چنین پاسخ می‌دهد:

بدو گفت ملاح مفزای کار	که ایدر بود کرگدن بی‌شمار
به بالای گاوی پر از خشم و شور	یکی جانور مه ز پیلان به زور
سرو دارد از باز مردی فزون	سرش چون سنان تن چوز آهن ستون

حیوانات عظیم الجثه‌ای که در شاهنامه آمده‌اند، با حیوانات گرشاسب نامه از نظر نوع متفاوتند و تنها نقطه‌ی مشترک آنان با گرشاسب نامه اندازه‌ی بزرگ‌تر از حد طبیعی آنهاست. این حیوانات در شاهنامه گرگ و شیر و در گرشاسب نامه مورچه و پشه هستند. ابیات مربوط به این حیوانات در صفحه‌ی ۱۷۰ گرشاسب‌نامه آمده است.

در شاهنامه نیز به مانند اسکندرنامه‌ی منشور تأثیر حقیقت تاریخی دیدار اسکندر از دخمه‌ی کورش منجر به پدید آمدن داستانی از آن دست شده است. ابیات مربوط به برخورد اسکندر با پیکر مردی با فر و شکوه که با زر و سیم فراوان بر روی تختی نهاده شده، در جلد ۷ صفحه‌ی ۷۳ آمده است. در داستان گرشاسب لوح‌های حاوی پند، جایگزین صدای سخن گفتن جسد مرد با سیم و زر در داستان اسکندر در شاهنامه شده است.

#### ج. مردم گیا یا استرنگ

اسکندر در مرحله‌ای از سفر خود وارد شهری می‌شود و طبق معمول از اهالی آن شهر از عجایب سرزمینشان سؤال می‌کند. مردم درباره‌ی پدیده‌ی شگفت سرزمینشان چنین می‌گویند:

درختی است ایدر دو بن گشته جفت	که چنان شگفتی نشاید نهفت
یکی ماده و دیگری نر او	سخنگو بود شاخ با رنگ و بوی
به شب ماده گویا و بویا شود	چو روشن شود نر گویا شود

( فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۸۷۰)

نمونه‌ی این شگفتی در داستان گرشاسب نیز وجود دارد. با این تفاوت که مهر گیاه داستان اسکندر در نهایت شگفتی گویاست؛ اما در داستان گرشاسب این پدیده‌ی شگفت گیاهی صامت است، با تمام ویژگی‌های نباتی که تنها از نظر ویژگی‌های ظاهری مانند: سر و روی و موی تن و پا و دست شبیه به انسان است:

همه خاک او نرم چون توتیا	بر او مردمی رسته همچون گیا
سر و روی و موی و تن و پا و دست	چو اندام ماهم بر این سان که هست
همه چیزشان بد نبندان توان	چه باشد تن مردم بی روان
هم از آن گیاهای با بوی و رنگ	شناسنده خواند ورا استرنگ

( اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۶۹)

#### ۳-۴- اسکندر نامه‌ی نظامی

اسکندر در بخش دوم اسکندر نامه، یعنی بخش اقبال نامه به منظور سیاحت و مشاهده‌ی اقوام مختلف سفری را در پیش می‌گیرد. بخشی از این سفر در دیدار از

سرزمین هند می‌گذرد که در آن اسکندر برای تفحص وارد دریا می‌شود. سفر اسکندر در این قسمت با آنچه در گرشاسب نامه در مورد گرشاسب اتفاق افتاده است، شباهت بسیار نزدیکی پیدا می‌کند.

### الف. بزم جزایر

اولین نقطه‌ی مشترک این سفر دیدن جزیره‌ای است که در آن بزم و آواز و سرود برپاست. گرشاسب نیز در ابتدای سفر خود به جزیره‌ای که در آن مشابه چنین بزمی برپاست می‌رسد:

خروش رباب و هواهای نای      ره چنگ و دستان بربط سرای

در جزیره‌ای که اسکندر بدان می‌رسد، پریان دریایی هر شامگاه از دریا بیرون

آمده، تا صبح به سرود و نوا مشغول می‌شوند:

عروسان آبی چو خورشید و ماه      همه شب برآیند از آن فرضه گاه

بر این ساحل آرام سازی کنند      غناها سرایند و بازی کنند

(نظامی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۵)

اما تفاوتی نیز میان بزم برپا در دو جزیره به چشم می‌خورد و آن تفاوت بین سرایندگان و مغنیان جزایر است. در جزیره‌ی برطایل تنها صدای آواز و نغمه‌ی ساز به گوش می‌رسد، بدون آنکه سرایندگان آن قابل دیدن باشند و به گفته‌ی اسدی، تنها گویی بزم پریان برپاست؛ اما در جزیره‌ی اسکندر به‌راستی صاحبان بزم جزیره پریان دریایی‌اند که هرشب تا سپیده دم به پایکوبی می‌پردازند. لازم به ذکر است که آقای حسن صفوی در کتاب اسکندر و ادبیات ایران نقل کرده‌اند که اصل افسانه‌ی عروسان آبی مربوط به اساطیر یونان است. یونانیان به پریان دریایی عقیده داشتند و تعداد آنها را پنجاه یا یکصد نفر می‌دانستند.

### ب. اشیای شادی آفرین

گرشاسب در اثنای سفرش در جزایر هند به جزیره‌ای می‌رسد که رستنگاه انواع گل‌ها با خصوصیات ویژه و متفاوت است. یکی از انواع گل‌های جزیره گلی است که بوینده‌ی آن بی‌آنکه دلیلی برای خنده داشته باشد، به خنده می‌افتد:

ز گل‌ها گلی بد که هر کس به بوی      گرفتگی بخندیدی از بوی او

(اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۵۰)

اسکندر نیز در یکی از این سواحل با سنگی روبرو می‌شود که مانند گل‌های جزیره‌ی گرشاسب باعث خنده می‌شود، با این تفاوت که شادی ناشی از دیدن آن باعث مرگ بیننده می‌گردد:

چو بیند در او دیده‌ی آدمی      بخندد ز بس شادی و خرمی  
وزان خرمی جان دهد هر زمان      همان دیدن و دادن جان همان

(نظامی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۴)

### ج. دخمه‌ی شاهان

در اقبالنامه نیز به مانند دو داستان دیگر اسکندر، یعنی داستان وی در شاهنامه و اسکندر نامه‌ی مثنوی داستانی درباره‌ی دیدار اسکندر از باغی پر زر و گوهر متعلق به پادشاهی مرده وجود دارد. این بار این باغ متعلق به شداد، و نام باغ ارم است. اسکندر در این باغ که وصف بناها و قصور آن به طور کامل آمده است، به لوحی از یاقوت می‌رسد که شداد در آن خود را معرفی کرده، به کسی که به این دخمه وارد می‌شود، اندرز می‌دهد تا از شکافتن قبر او صرف‌نظر کرده و به برداشتن گنج‌هایی که در آنجا وجود دارد، بسنده کند. اسکندر پس از خواندن لوح متأثر شده، می‌گرید و بدون آنکه به گنج‌های مقبره دست بزند، از آنجا بیرون می‌آید. تأثر شدید اسکندر از خواندن لوح نوشته‌ی شداد دقیقاً همانند تأثر اسکندر پس از خواندن سنگ نبشته‌ی دخمه‌ی کورش است که گزارش آن را در تاریخ اریان می‌بینیم. این داستان در اقبالنامه از صفحه‌ی ۱۸۳-۱۸۲ آمده است.

نمونه‌ی این باغ پر زر و سیم در گرشاسب‌نامه باغ جزیره‌ی بند آب است، که در زیر طلسمی واقع شده است. این باغ پر لعل و گوهر همان دخمه‌ی طهمورث دیو بند، پور هوشنگ شاه است که شرح آن در صفحه‌ی ۱۸۵ گرشاسب‌نامه آمده است.

### هـ. سرزمین زر

سرزمین زر از دیگر مشترکاتی است که قهرمانان دو منظومه‌ی اقبالنامه و گرشاسب‌نامه با آن برخورد می‌کنند. این سرزمین‌ها مکان‌هایی هستند که یا سطح خاک آنها پوشیده از سیم و زر است یا وجود کان‌های بی‌شمار سیم و زر آنان را به سرزمین زر معروف ساخته است:

بیابانی از آتشین جوش او      زبانی سخن گفته در گوش او  
جز آن زر که باشد خدای آفرید      کس از رستی‌ها گیاهی ندید

(نظامی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۱)



بیت‌های مربوط به سرزمین زر در گرشاسب نامه در صفحه‌ی ۱۵۶ و همچنین صفحه‌ی ۱۷۰ آمده است.

سرزمین مارهای بی‌شمار از دیگر مشابهاات دو منظومه است:

اسکندر در سرزمینی به کوهی می‌رسد که سنگ‌های آن همه از الماس است. در این کوه وادی دریا شکوه پیش روی اسکندر قرار می‌گیرد که در آن انواع ماران قرار دارند:

چو دریا که گوهر بر آرد ز غار      نه دریای ماهی که دریای مار  
ز ماران در آن صد هزاران به جوش      که دیدست ماران گوهر فروش

( نظامی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۳ )

ابیات مربوط به جزیره‌ی ماران در گرشاسب نامه در صفحات ۱۶۵ و ۱۵۷ آمده است.

#### و. جزایر درخشان

جزایر درخشنده‌ای که تابش آنها از فاصله‌ای دور توجه انسان را به خود جلب می‌کند، در هر دو منظومه‌ی اقبالنامه و گرشاسب‌نامه جزو پدیده‌های شگرفی است که قهرمانان داستان با آن برخورد می‌کنند. اسکندر این پدیده‌ی جالب توجه را در دیدار اسکندر از سرزمین پر پدیده‌ی هند مشاهده می‌کند:

جزیره یکی گشت پیدا ز دور      درخشنده مانند یک پاره نور

( نظامی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۷ )

اما در گرشاسب نامه این اتفاق پس از دیدار سپهد از جزیره‌ی واق واق روی می‌دهد.

گرشاسب به کوهی در ساحل دریا می‌رسد که تابش آن از یک میلی نمودار است:

دگر دید بر مرز دریای ژرف      یکی گرد کوه از سپیدی چو برف  
همه که چنان روشن و ساده بود      که یک میل ازو تابش افتاده بود

( اسدی، ۱۳۵۴، ص ۱۷۳ )

#### ۵- نتیجه

در منابعی که قبل از اسلام به نوعی به شخصیت و کارکردهای گرشاسب پرداخته‌اند، هیچ اشاره‌ای به سفرهای دریایی وی نشده است؛ بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که این سفرها به یقین بعد از اسلام وارد داستان گرشاسب شده است. ورود این بخش به تأثیر از عواملی چند بوده که می‌توان گفت یکی از مهمترین آنها داستان‌های اسکندر است که در زبان فارسی موجود بوده‌اند و در بخش سفرها و دیدن عجایب، سرمشق شاعرانی چون اسدی قرار گرفته است.

### کتابنامه

۱. اسدی طوسی، ۱۳۵۴، **گرشاسب‌نامه**، به اهتمام حبیب یغمایی، کتابفروشی و چاپخانه بروخیم، تهران.
۲. افشار، ایرج، ۱۳۴۳، **اسکندرنامه‌ی مشهور**، **روایت کالیستن دروغین**، بنگاه نشر و ترجمه‌ی کتاب، تهران.
۳. بهار، محمد تقی، ۱۳۱۴، **تاریخ سیستان**، نشر زوار، تهران.
۴. بهار، مهرداد، ۱۳۵۲، **اساطیر ایران**، نشر بنیاد و فرهنگ ایران، چ دوم، تهران.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۹، **بندهش ایرانی**، چ اول، انتشارات توس، تهران.
۶. پورداوود، ابراهیم، ۱۳۷۷، **اوستا**، نشر اساطیر، چ اول، تهران.
۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۰۷، **یشتها**، چ اول بمبئی، چ دوم ۱۳۴۷، نشر طهوری، تهران.
۸. خواجه‌ی کرمانی، ۱۳۱۹، **سام‌نامه**، با تصحیح و مقابله‌ی اردشیر بنشاهی، بمبئی.
۹. دوستخواه، جلیل، ۱۳۷۰، **اوستا**، چ اول، انتشارات مروارید، تهران.
۱۰. راشد محصل، محمد تقی، ۱۳۶۶، **گزیده‌های زادسپرم**، چ اول، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
۱۱. سرکاراتی، بهمن، ۱۳۸۵، **سایه‌های شکار شده**، انتشارات طهوری، تهران.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۹، **حماسه سرایی در ایران از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری**، انتشارات امیرکبیر، چ پنجم، تهران.
۱۳. صفوی، حسن، ۱۳۶۴، **اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر**، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۴. طبری، محمد بن جریر، ۱۳۶۳، **ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده**، دوره‌ی ۹، چ، انتشارات اساطیر، تهران.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۴، **تصحیح سعید حمیدیان**، نشر قطره، چ هفتم، تهران.
۱۶. مزدا پور، کتابون، ۱۳۷۸، **بررسی دستنویس م.ا.و. ۲۹. ۱۵. استان گرشاسب**، تهمورث، جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر، نشر آگه، تهران.
۱۷. میر فخرایی، مهشید، ۱۳۶۷، **ترجمه‌ی روایت پهلوی**، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول، تهران.
۱۸. نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۷۶، **به کوشش سعید حمیدیان**، نشر قطره، تهران.